

محاكمه و دفاع

دکتر محمد مصدق

تمام مطالب این کتاب از روزنامه‌ی کیهان بدون کلمه‌ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است.

شماره‌ی ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۱۴۱۸ به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۶

(جلسه‌ی سوم - مشروح)

ساعت سه بعد از ظهر سه‌شنبه، سومین جلسه‌ی دادرسی آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی به ریاست آقای سرلشکر مقبلی رسمیت یافت.

رئیس: «آقای دکتر مصدق، به بقیه‌ی بیانات خود ادامه دهید.»

دکتر مصدق:

دولت از مردم که صاحب این مملکتند، از همان مردمی که به استناد رأی آنها، مجلس مؤسسان تشکیل می‌دهند، مستقیماً سؤال نمود که اگر با بقای مجلس موافقت، به انحلال رأی ندهند تا دولت از کار دست بکشد و مجلس، دولتی را که بتواند با آن کار کند، روی کار آورد و چنان چه با دولت موافقت، رأی به انحلال مجلس بدهند تا دولت بماند، تا مجلس ۱۸ افتتاح شود. مردم هم با اکثریت بسیار مهم و قابل توجهی به انحلال دوره‌ی ۱۷ و بقای دولت رأی دادند.

در انتخابات ادوار تقنینیه، با این که ساکنین دهات همیشه شرکت کرده‌اند، به این طریق که یا صندوق رأی به دهات رفته و از آنها رأی گرفته است و یا داوطلبان وکالت، به خرج خود آنها را پای صندوق آورده و رأی داده‌اند، و مدت اخذ آرا هم اغلب از روزها تجاوز می‌کرد؛ و در این رفراندوم، ساکنین دهات به واسطه‌ی دوری راه شهرها، نیامدند و رأی ندادند و چنان چه عده‌ای هم آمده باشند، قلیل است؛ و مدت اخذ آرا هم در هیچ کجا از سه ساعت تجاوز ننموده، متجاوز از دو میلیون رأی دهندگان روشن‌فکر ساکنین شهر شرکت کرده‌اند. در صورتی که در یکی از ادوار که بیش از همه وقت در انتخابات مجلس شرکت شده بود، عده‌ی رأی دهندگان از ۱,۴۰۰,۰۰۰ تجاوز نکرده است.

از این عرایض مقصود این بود که نه مخالفت شاه و نه مخالفت با اساس مجلس ۱۷، به دلایلی که عرض شد نگران بودم. ولی از اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی، بنا به فرمایشاتی که فرموده بودند، می‌دانستم که منافع شخص شاه، با منافع مملکت تفکیک‌ناپذیر نبود. چنان چه غیر از این بود، آن را عرض می‌کردم و من این قدر جرأت و از خودگذشتگی

داشته‌ام که پای مصالح مملکت که به میان آمد، از همه چیز خودم گذرم.

در دوره‌ی شش وکلا را قسم می‌دادند و گفتند هر جلسه ده نفر وکیل را قسم می‌دهند. دوره‌ی ۱۴ تا گفتند به اعلی‌حضرت رفتم قسم خوردم، ولی در دوره‌ی ششم، هر یک جلسه ده نفر را قسم می‌دادند و یک حرف‌هایی می‌زدند. رفتند قرآن را آوردند و گفتند دکتر مصدق باید قسم بخورد. و گفتند دکتر مصدق چند جلسه است نیامده و باید قسم بخورد. گفتم امروز عذر دارم و نمی‌توانم قسم بخورم. دفعه‌ی دیگر شمایل حضرت امیر بردم و گفتم به این پادشاه اسلام قسم می‌خورم.

من آدم ترسوئی نیستم. من الان که آمدم، به این سرهنگ گفتم این سرلشکر آدم خوبی است. شما تشریف داشتید. از کسی هم باکی ندارم.

شما آقای سرتیپ آزموده، از آقایانی که روز ۲۸ مرداد موقع بمباران، منزل من بودند و اکنون زیر نظر شما در زندان هستند، پرسید تا به شما بگویند مأمورین قتل آمده بودند با غارت‌گران کار مرا تمام کنند. چند نفر که آنجا بودند، گفتند باید برویم. ما نردبانی گرفتیم و رفتیم بالا و چهار زرعی همه‌ی مردم هم ما را دیدند. همه که برای قتل من نیامده بودند. در آن میان غارت‌گران، فقط دو نفر مأمور قتل بودند. آن‌ها که نمی‌خواستند ما را بکشند. آن‌ها می‌خواستند فرس ببرند.

این طور که ایشان می‌گویند، صحیح نیست. جست و خیز نکردیم که در ادعای قید شده است. بل که دو سه نفر آمدند زیر بغل ما را گرفتند از نردبان بالا رفتیم و بالاخره در خانه‌ی سوم وارد زیرزمین شدیم. چند دقیقه بعد در زدند. رفتند دم در. گفتند کیه؟ گفتند آمدیم آب ببریم که آتش خانه را خاموش کنند.

آن شب را بدون لحاف و غذا و آب در آن زیرزمین گذرانیدیم تا فردا صبح به خواهش این آقایان از محل خود

حرکت کردم. می‌خواستم در راه حق و آزادی شهید شوم و در زندان مواجه با این سؤال‌هایی که از من شده، نشوم و در این دادگاه حضور پیدا نکنم. (به‌تر آدم در این دادگاه. و الا حالا حالاها می‌بایست در اتاق خودم خمیازه بکشم. پیرسم چه ساعتی؟ بگویند ساعت ۶. بگویم ساعت ۷ نشده؟ و بالاخره حرفی در این‌جا می‌زنم.)

اکنون در اختیار شما هستیم و رأی را که صادر می‌کنید، تاج افتخاری است بر تارک سر می‌نهم.

- ما آقا رفتیم منزل شاه. بعد از شش ماه شخص مطلعی آمد گفت دیدند شما را بولارد فرستاد به دربار. گفت من که آدم شما را بردم به دربار، علت این بود که روس‌ها می‌خواستند نماینده‌ی ایشان برود به مجلس، انگلیس‌ها نمی‌خواستند آن‌ها آمدند ما را بردند دربار. انگلیس‌ها به روس‌ها گفتند اگر این دکتر مصدق برود به مجلس، با شما مخالفت می‌کند. این همان است که با پیشنهاد کافتارادزه مخالفت کرد. به‌تر است نه این به مجلس برود، نه نمایندگان حزب توده. آن‌ها هم گفتند: «خاروشو، خاروشو» بعد از رفتن ما به دربار، بولار هم چند نفری را راه انداخت و این حرف را زد و معلوم شد محرک اصلی او بوده است. پس اگر من حرفی بزنم، نباید به کسی بر بخورد. حالا اول این فرض بود. یکی به وسیله‌ی دربار، یکی به وسیله‌ی مجلس و یکی به وسیله‌ی دولت.

سوم دولت؛ معمولاً هر دولتی تابع مجلس است. چنانچه مجلس از نمایندگان حقیقی ملت تشکیل شود، کاری بر خلاف مصالح مردم نمی‌کند و اشخاص مورد توجه مردم را روی کار می‌آورد و در نتیجه نه مجلس و نه دولت کار بدی نمی‌کنند. ولی این قبیل نمایندگان هم روی اصل اطاعت مجبور به امر دولت بودند که اعضای آن اعمال دولت بیگانه بود. این قبیل دولت‌ها نمی‌توانستند از اجرای دستور مأمور بیگانه خودداری کنند. و وقتی کار به این‌جا رسید، مأمورین دولت با نظر بیگانگان برای اجرای نظر آن‌ها انتخاب

می‌شوند. به طوری که اگر یک وزیر امری روی مصالح
ممکلت بکند و بر خلاف مملکت نکند، چون آن وزیر را در
کار خود صالح نمی‌دانند، اجرای امر آن بیگانه را بر آن
وزیر مقدم می‌دارند و چیزی نمی‌گذرد که وزیر دیگری
بیاورند. عدم موفقیت اینجانب در انتخابات دوره‌ی
شانزدهم روی همین نظرها بود.

ولی گاه ممکن است دولتی روی کار بیاید که از این
اصل کلی تخلف کند. در ظرف چه مدت، معلوم نیست.
من باب مثل عرض می‌کنم. دولت اینجانب به این نحو
تشکیل شده بود و حکایتی عرض کنم.

ظهر روزی که اینجانب تصمیم به انحلال
کنسولگری‌های انگلیس در ایران گرفتم، با وزیر امور
خارجہ مذاکره کردم تصویب‌نامه‌ی آن را تهیه کند که
عصر آن روز مطرح شود. برای این که مأمورین و عمال
انگلیسی در اطراف دربار و دولت اقدامی نکنند و کار را
فلج نکنند، تأکید شد موضوع سری بماند. ولی در
نتیجه‌ی مذاکره و مشورتی که وزیر خارجہ با یکی از
مشاورین وزارت‌خانه نموده بود، ساعت سه بعد از ظهر،
شخص مشاور آمد که از نظریات من مسبوق شود و
من تعجب کردم مطلبی که قرار بود مخفی بماند، چرا
به ایشان گفته شده است.

وزیر خارجہ آمد و قرار شد شخصاً تصویب‌نامه را
حاضر و به هیأت وزیران بیاورند. آوردند. مطرح و تصویب
شد و سعی کافی به کار رفت تا قبل از ساعت ۲۱،
نامه‌ی وزارت خارجہ، به سفارت انگلیس و خبرنگاران
جراید داده شود و شد. و ساعت ۲۲ زنگ تلفن مجاور
تخت خواب من صدا کرد. پرسیدم کجاست؟ گفت
سفارت انگلیس و من کلنل بایمن، با نخست‌وزیر
می‌خواهم صحبت کنم. گفت جناب سفیر می‌خواهند
با شما صحبت و ملاقات کنند. گفتم کسالت دارم و
امشب مقدر نیست. بفرمایید چه فرمایشی دارند.
گفت می‌خواهند خبر انحلال قنصلگری در رادیوی
صبح منتشر نشود تا پس از ملاقات، هر طور مقتضی
باشد اقدام شود. گفتم به مخبرین داده شده. گفت به

آن‌ها هم دستور دهید. گفتم نمی‌توانم تصویب‌نامه را نقض کنم و نه اجرای آن را به تأخیر بیاندازم و قرار ساعت ۹ صبح فردا، به ملاقات من بیایند. ایشان آمدند و از طرف دولت خود اخطار کردند که در اجرای تصویب‌نامه تأخیر شود تا طرفین از طریق مذاکره موضوع را حل کنند. باز هم همان جواب را شنیدند و رفتند.

چهارم ادامه‌ی خدمت من از نظر جلب جاه و مال نبود. چون ممکن است گفته شود که من می‌خواستم در کار بمانم. تردید در اصالت دست‌خط از این نظر بوده است که دوره‌ی شش‌تقنینه، وقتی که مرحوم مستوفی‌الممالک، رئیس‌الوزرا را به وسیله‌ی اعلی‌حضرت شاه فقید، توسط سرلشکر حبیب‌الله شیبانی، رئیس ستاد ارتش مرا احضار و تکلیف دولت آتیه را فرمودند و معذرت خواستم و موقعی که کافتارادزه هم به ایران آمد و پیشنهاد امتیاز نفت شمال را داد، چون من با آن موافق نبودم و با شرکت سابق نفت و تمدید ۳۲ سال آن هم موافق نبودم، در دوره‌ی ۱۲ تقنینه هم که دیکتاتوری سقوط کرد، اینجانب نماینده‌ی شورای ملی نبودم.

در ابتدای دوره‌ی ۱۴ هم افتخار نمایندگی مردم تهران را در مجلس داشتم. نمایندگان هواخواه شرکت نفت هرگز نمی‌گذاشتند در اطراف این امتیاز بحث شود.

این نطق بود که تقاضای نفت شمال، وسیله شد که من در نطق ۷ آبان ۱۳۲۳، اول مزار و مفاسد امتیاز نفت جنوب را بیان کنم و بعد به همان دلایل با دادن امتیاز نفت شمال، مخالفت نمایم و در آن جهات مخالفت خود را گفتم.

این تأثیر زیادی در تمام مجامع ملی کرد و چون دولت سابق استعفا کرده بود، اکثریت نمایندگان مجلس به بنده رأی تمایل داد و به جهاتی از تشکیل دولت معذرت خواستم. ولی بسیار نگران بودم که دولت آتیه نتواند مقاومت کند و دادن امتیاز نفت شمال، سبب شود که دو دولت قوی از معادن نفت شمال و جنوب ایران، به ضرر ملت استفاده کند و ملت هیچ‌وقت نتواند

صنعت نفت را چنان که ملی کرد، ملی کند و برای ادامه و حفظ این امتیازات، دولتین ملت ایران را از نعمت آزادی محروم کنند. لذا موقعی که برنامه‌ی دولت بیات در مجلس مطرح شد و نوبت نطق به اینجانب رسیده بود، طرحی پیشنهاد کردم که هر دولتی با دادن امتیاز نفت یا تجدید آن موافقت کند، تعقیب و محکوم خواهد شد.

در همان جلسه، این طرح به تصویب رسید و به صورت قانونی درآمد و قرار شرکت مختلط نفت شمال را هم که دولت قوام با دولت شوروی امضا کرده بود، مجلس ۱۵ رد کرد.

این بود راجه به حب جاه که مرا دو دفعه خواستند نخست‌وزیر کنند و قبول نکردم.

اما درباره‌ی حب مال:

در تمام دوره‌ی مشروطیت، هر خدمتی که به من ارجاع شد، یا حقوق آن را نگرفته‌ام و یا اگر گرفته‌ام، به مصارف امور خیریه رسانده‌ام.

حقوق نخست‌وزیری در دو سال و چند ماه اخیر، در حدود ۱۱۰ هزار تومان می‌شد که در همان روزهای اوّل حواله کردم به بنگاه حمایت مادران و مسلولین بدهند و تمام مخارج دستگاه نخست‌وزیری را در منزل خود و مسافرت به آمریکا و لاهه و بعضی تکلفات که به عهده‌ی منام بوده، از کیسه‌ی خود پرداخته‌ام. چنانچه سؤال شود من چه می‌خواستم و مقصودم چه بود، عرض کنم که می‌خواستم هدف ملت ایران پیش برود و کشور ما همان مقامی را که داشته، مجدداً به دست آورد. مگر نخوانده و نشنیده‌اید که اعلی‌حضرت همایونی در یکی از نطق‌های خود فرمودند «برای من چه افتخاری است که بر یک عده ناتوان سلطنت کنم؟» این‌جا علاوه می‌کنم که می‌خواستم شاهنشاه بر ملتی سلطنت کند که در عداد ملل مستقل و آزاد دنیا قرار گیرد و اگر روزی به شاه گفتند برو، بگوید نمی‌روم.

حالا اگر آقا این نظر غلط است، شما عذاب را زیادتز کنید.

رئیس: «اگر خسته شدید، ممکن است تنفس شود.»
دکتر مصدق: «خیر، من خسته نمی‌شوم. روی مصالح مملکت، بیست ساعت صحبت می‌کنم.»

اعلام تنفس

ده دقیقه تنفس داده شد.

در مدت تنفس، مخبرین و عکاس‌ها اطراف آقای دکتر مصدق را گرفته و ایشان هم بنای شوخی را با آنها گذاشتند. مخبرین از ایشان خواستند تا برای گرفتن عکس، ژست‌های مختلفی بگیرند و ایشان هم همین کار را کردند و مرتباً می‌خندیدند. بعد لیوان خالی را که در جلوی خود داشتند، به عکاس این روزنامه دادند و گفتند: «این لیوان شربت را میل کنید.» عکاس ما وقتی لیوان را گرفت، دید خالی است. آقای دکتر مصدق خندیدند و گفتند: «جز این، در زندان وسیله‌ی پذیرایی نیست.»

بعد یکی از خبرنگاران گفت: «سیگار میل دارید؟» گفتند: «نه، این‌جا زندان است. و لا یرد الانسان الی الحیوان.» وقتی مأمور انتظامات دادگاه خواست اطرافیان دکتر مصدق را کنار بزند و گفت «ایشان گرمشان می‌شود»، آقای دکتر مصدق گفتند: «نخیر، من گرم نمی‌شود. مگر این‌ها بخاری هستند؟ بگذارید آنها را ببینم.»

بالأخره بعد از ده دقیقه، مجدداً قضاات وارد شدند و دادگاه رسمیت یافت.

پس از تنفس

ساعت چهار بعد از ظهر، مجدداً جلسه رسمیت یافت.

رئیس: «آقای دکتر مصدق بفرمایید.»

دکتر مصدق:

قبلاً می‌خواستم راجع به سرهنگ دفتری، سرهنگ ممتاز و سروان دادپناه عرض کنم که هر چه آنها کرده‌اند، به دستور من بوده است. آنها مأمور انتظامی و حفظ‌خانه‌ی من بودند. پس می‌بایستی دستورهای مرا اجرا کنند. هیچ‌وقت هیچ سندی از من نمی‌گرفتند. من شفاهاً به آنها دستور می‌دادم.

وارد می‌شویم به این کودتایی که شد و صلاحیت، که مقدمه‌ی آن این بود. جریان کودتا دو صفحه است و بعد صلاحیت.

کودتا در شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ [اتفاق افتاد.] اکنون لازم می‌دانم عرض کنم در روزهای ۱۹ و ۲۰ خرداد، عده‌ای از اشخاصی که به منزل من می‌آمدند، اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتاست. به خدا با حسن نیتی که شاه دارد و رأفتی که شاه دارد، قبول نمی‌کردم و می‌گفتم دربار برای چه کودتا می‌کند. ممکن است کسی کودتا کند که جانشین او شود. ولی دربار معنا ندارد کودتا کند. و به این اظهارات ترتیب اثر نمی‌دانم.

ولی چون لازم بود شخص خود را از تعرض مصون دارم، نه تنها در این روزها، بل که از ۹ اسفند، همیشه در فکر تقویت قوای دفاعیه‌ی خود بودم و چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش، در این مورد سؤال کردم و ایشان می‌گفتند به هیچ وجه جای نگرانی نیست و شب‌ها در اول بعضی خیابان‌ها که منتهی به خانه‌ی من می‌شود، کامیونی در عرض جاده می‌گذارند تا اگر جمعیتی رو به خانه‌ی من بیایند، دوچرخه سواران مواظب، به قوای انتظامی اطلاع دهند تا آن‌ها دفاع کنند. و روز ۲۲ این شایعه به حد شیاع رسید و من رئیس ستاد ارتش را خواستم. از رئیس ستاد ارتش پرسیدم چه تدابیری دیده‌اند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند، ایشان باز به من جواب داد تمام احتیاطات لازمه شده و جای نگرانی نیست.

من از ایشان سؤال کردم که در نظر دارم وقتی به سعدآباد می‌رفتم، چهار تانک بزرگ در سعدآباد بود. آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی به تیپ‌های مختلف، تانک‌ها باز هم هست؟ ایشان گفتند تانک‌ها در اختیار وزارت دفاع ملی است و من مطمئن شدم بالفرض که کودتایی بکنند، مؤثر نخواهد بود.

آقای سرتیپ ریاحی روز جمعه مرا ملاقات نکرد و حال آن که روزهای جمعه، معمولاً برای گزارش و کسب

دستور نمودن می‌آمدند و روز شنبه هم طبق معمول، در اول وقت مرا ملاقات نکردند و من نگران شدم که چه علتی پیدا شده رئیس ستاد در این روزهای مهم به دیدن من نیامدند. ولی به خود می‌گفتم شاید ایشان مشغول انجام وظیفه باشند و آمدن نزد من باعث می‌شود در کارها نقص پیدا شود. ولی ایشان عصر آن روز به ملاقات من آمدند و گفتند گرفتار کاری شدم و نمی‌دانستم که تانک‌ها در سعدآباد است و خواستم تانک‌ها را به شهر بیاورم. آقای کفیل وزارت دربار، به عرض شاه رساندند و گفتند اعلی‌حضرت اجازه ندادند.

برای این که ایشان به مسؤلیتی که به عهده دارند، از ایشان نوشته گرفتم و در آن متذکر شد که هر نوع پیش‌آمد و عمل سوئی بشود، مسؤول آن منم. این نوشته را گرفتم و نگاه داشتم. بلافاصله با آقای امینی، کفیل وزارت دربار تلفن کرده و تقاضای ملاقات کردم و به ایشان گفتم چون کار ضروری است، امشب تشریف بیاورید تا مذاکراتی که چند روز قبل با اعلی‌حضرت شده بود، نتیجه‌ی آن مذاکرات را هم اگر به دست آمده، از ایشان بگیرم.

چون مذاکرات هنوز به نتیجه نرسیده بود، فقط راجع به تانک‌ها صحبت کردم. جواب داد: «اعلی‌حضرت نظرشان این است که تانک‌ها به یک صورتی که زنده نباشد، به شهر آورده شود.» و من هم که نظری نداشتم، موافقت کردم و ایشان رفتند. این مذاکرات سبب شد که اینجانب آقای سرتیپ ریاحی را به حال خود بگذارم.

ولی در حدود ساعت ۷ بعدازظهر، شخصی مرا پای تلفن خواست و پس از آن که اطمینان حاصل کرد که دکتر مصدق، گفت مطالبی است که باید به شخص دکتر مصدق بگویم. گفتم بفرمایید. گفت امشب کودتا شروع می‌شود و دو تانک از تانک‌های سعدآباد را در حدود ظهر به شهر آورده‌اند و در خیابان حشمت‌الدوله، به محلی که معلوم نیست برده‌اند و اسامی اشخاصی

که برای کودتا اقدام می‌کنند گفت و من هم آن اسامی را نوشتم.

قبل از این خبر، مجدداً آقای سرتیپ را از ستاد ارتش خواستم. ایشان نبودند. شمیران بودند. دستور دادم بیایند. ایشان آمدند. اخباری را که راجع به کودتا رسیده بود، به ایشان دادم. گفتم با این اخبار، شما چرا باید از ستاد ارتش خارج شده و در فکر دفاع از من و خانه‌ی من نباشید؟ ایشان گفتند بدون هیچ نظری به شمیران رفتم با دخترم صرف شام کنم و رفتم و وسایل دفاعیه‌ی منزل شما را فراهم می‌کنم.

گفتم گذاشتن کامیون در جلوی خانه‌ی من فایده ندارد. اگر کودتایی شود، تا رسیدن قوا، عوامل کودتا آمده و کار را تمام کرده‌اند. این از آن شب‌هایی نیست که اگر تانک بفرستید مردم از صدای آن ناراضی شوند. در جلوی خانه‌ی من به اندازه‌ی کافی تانک بگذارید تا در صورت بروز کودتا، دفاع کنند.

آقای سرتیپ ریاحی با این نظر موافقت کردند. دستور فرستادن تانک‌ها را دادند که خود من آمدن تانک‌ها را حس کردم.

ارتباط من و آقای سرتیپ ریاحی به کلی قطع نشد. سه دفعه تلفن کردم و گفتم دکتر فاطمی را قوای گارد گرفته‌اند که او را بعضی افسران دیده‌اند. بالاخره معلوم شد که بلافاصله بعد از آمدن آقای سرتیپ ریاحی به شهر، گارد شاهنشاهی کودتایی را در نظر داشتند. (حالا اسمش را هرچه می‌خواهید بگذارید. زیرا مجادله‌ی لفظی نداریم.) و شرح آن به قراری است که در ابلاغیه‌ی دولت، صبح روز بعد انتشار یافت. اکنون سه مطلب را باید مورد توجه قرار داد.

۱. آیا معمول بود دست‌خطی از شاهنشاه به طریقی که گفته شد فرستاده شود؟

۲. آیا معمول بوده برای نخست‌وزیر معزول هم شاهنشاه دست‌خطی ارسال دارند؟

۳. آیا دست‌خط اصالت داشته است یا نه؟

که برای روشن شدن ذهن دادگاه، به توضیح زیر مبادرت می‌شود:

اول؛ ابلاغ دست‌خط، بر خلاف عادت معمول بوده است.

۱. دست‌خط ملوکانه که در ۲۲ مرداد صادر شده و معلوم نشد چرا همان روز ابلاغ نشده است.

۲. دست‌خط شاهنشاهی همیشه در ساعات اداری متعارف ابلاغ می‌شده است و معلوم نیست چرا برای ابلاغ این دست‌خط مهم، یک بعد از نیمه شب انتخاب شده بود.

۳. دست‌خط شاهنشاه به وسیله‌ی وزیر دربار یا معاون او یا یکی از اعضای کشوری دربار ابلاغ می‌شد. نه با قوای نظامی.

۴. در ساعت شش بعد از ظهر روز شنبه، ۲۵ مرداد که آقای کفیل وزارت دربار با اینجانب ملاقات نمود، از این دست‌خط صحبتی به میان نیامد. یا عزل نخست‌وزیر آن قدر بی‌اهمیت بود که هیچ‌کس، حتی کفیل وزارت دربار، از دست‌خطی که در روز قبل صادر شده بود، مطلع نبود.

تمام این وسایل می‌رسانند که از روز ۲۲ مرداد، می‌خواستند کودتا کنند و منتظر موقع مناسب بودند. شب ۲۵، زمینه را برای این کار مهیا دیدند. آقایان وزیر خارجه، راه و مهندس زیرک‌زاده، نماینده‌ی مجلس شوای ملی را که در خانه‌های خود دستگیر نمودند به دستگیری آقای سرتیپ ریاحی که برای ملاقات اینجانب به شهر آمده بودند موفق شدند، پس از آن به سراغ من آمدند.

چون عده‌ای زیاده‌تر از عده‌ای که آورده بودند دیدند، ابلاغ دست‌خط را عنوان نموده، آن را دادند و رسید گرفتند.

دوم؛ آیا معمول بود که برای نخست‌وزیر معزول هم شاهنشاه دست‌خط صادر فرمایند؟

در دوره‌ای که مجلس هم افتتاح نشده بود، اگر نخست‌وزیر خود را مواجه مشکلات سیاسی و یا عدم موافقت شاه می‌دید، استعفا می‌داد و از طرف شاه فقط فرمان برای نخست‌وزیر صادر می‌شد و معمول نبود برای نخست‌وزیر معزول هم دست‌خط صادر گردد.

سوم؛ در اصالت دست‌خط:

بعد از دادن رسید، دست‌خط را زیر نظر قرار دادم و بسیار متأسفم که اکنون در دسترس نیست.

زیرا مقارن ساعت ۱ بعدازظهر روی چهارشنبه، ۲۸ مرداد که خانه‌ی اینجانب در خطر بود، آن را با کلیه‌ی نوشته‌جات مهم دولتی که در ضبط من و در طاقچه‌ی پهلوی اتاق من بود، برداشته و در صندوق آهنی گذاشتم و چون این صندوق وزین از آن کارهای بسیار محکم روسیه‌ی سابق بود، ممکن نبود اشخاص عادی، هر قدر وقت و فرصت داشتند، نمی‌توانستند آن را باز کنند و برای این کار لازم بود اهل حرفه و فن عمل کند. در این صندوق سی هزار تومان اوراق قرضه‌ی ملی که خود و پسرم خریده بودیم و مبلغی پول که از سه هزار تومان تجاوز نمی‌کرد و دو سه قطعه جواهر که دخترم به من سپرده بود و اسناد مالکیت متعلق به خود و دیگران داشتم که روز ۲۸ مرداد، به عنوان اموال غارت شده از بین رفت. و الا دست‌خط ملوکانه را ارائه می‌دادم و یقین داشتم که تصدیق خواهید فرمود متن دست‌خط بعد از توشیح نوشته شده و نویسنده سعی کرده بود متن را با امضای ملوکانه تطبیق دهد و چیزی که بیش از همه باعث شده، این است که تمام مراسلات سفارت انگلیس که در بعضی خانه‌ها بود و به من رسیده بود، و عده‌ی بی‌شماری عکس اسناد رسمی که هرگاه دعوای شرکت نفت به رضایت طرفین، به دیوان بین‌المللی لاهه ارجاع می‌شد، دلیل حقانیت دولت ایران بود، در قفسه‌ی اتاق مسکونی و

در این صندوق بود که آنها هم به عنوان غارت خانه در دسترس من نیستند.

در اینجا آقای دکتر مصدق به جریان مسافرت خود به لاهه اشاره کرده و گفتند:

من در جواب جونز که به من نوشته بود چرا صلاحیت دیوان را قبول ندارید؟ نوشتم تا من مطمئن نشوم چنین کاری را نخواهم کرد. این کاغذها که دلیل بر حقانیت ملت ایران بود، از خانواده‌هایی به من رسیده بود. من این‌ها را در صندوق گذارده بودم. حالا برده‌اند.

آقای دادستان هم هیچ‌چیز نمی‌گویند. سکوت! و چون امیدی به دادسرای ارتش ندارم که مقصرین را تحت تعقیب درآورم، شاید احساسات وطن‌پرستانه، آنها را وادار نماید که به وسیله‌ای تسلیم اشخاص مورد اعتماد بنمایند.

چندین بار خواستم محتویات صندوق را به بانک بسپرم. چون ممکن بود این کار، وسیله‌ی تبلیغات سوء علیه دولت شود و بگویند رئیس دولتی که به قوای تأمینیه‌ی مملکت، مخصوصاً قوای ارتش که حافظ خانه‌ی خود اوست اعتماد نداشته باشد، چگونه می‌تواند مملکت را امن کند و آسایش مردم را فراهم کند. این بود که منصرف شدم و آنها را در خانه‌ی خود نگاه داشتم.

دیگر در نظر دارم که قبل از دوره‌ی شانزدهم تقنینیه، روزی شرفیاب حضور ملوکانه شدم. صحبت از مجلس مؤسسان اخیر و این که مورد توجه مردم نبوده، به میان آمد. حضور شاهانه عرض کردم مجلس مزبور کار خوبی نکرد که حق انحلال مجلسین را بدون شرط و قید، تفویض اعلی‌حضرت کرد. چه ممکن ست وقتی تصمیماتی علیه مداخلات بیگانه اتخاذ کنند و این دول با عواملی که دارند، انحلال مجلسین را بخواهند، یا اعلی‌حضرت با آنها موافقت می‌فرماید یا نه.

می‌فرمایید آنها به انتظار روزی که تلافی کنند، می‌مانند. آیا می‌دانید که اعلی‌حضرت در جواب چه

فرمودند؟ فرمودند: «من به شما اطمینان می‌دهم هر جا که کاری بر خلاف مصالح مملکت یا افکار عمومی باشد، تسلیم نشوم و از حقوق ملت ایران دفاع نمایم.»

و این فرمایش اعلی‌حضرت بود که در اصالت دست‌خط تردید کنم. این بیانات شاهانه به قدری مؤثر و موجب امیدواری بود که از شدت شوق نمی‌دانستم چه عرض کنم و با کمال مسرت، از حضور ملوک‌انمرض شدم.

و بنابراین اینجانب حق داشتم که در اصالت دست‌خط تردید کنم. زیرا دولت من پس از ملی شدن نفت، متجاوز از دو سال با بزرگ‌ترین امپراتوری‌های جهان مبارزه کرد و بنا به دستور اعلی‌حضرت، انگلیس پیشنهاد کرد که با متخصصین انگلیسی قراردادی بر طبق آن چه با شرکت سابق امضا کرده بود، با دولت منعقد کنند و نشد و به موجب تصمیم دولت، آن‌ها از ایران خارج شدند.

ما از مسافرت هریمن تنها یک استفاده را کردیم و آن این بود که دولت انگلیس ملی شدن صنعت نفت ایران را شناخت و بعد هریمن رفت و بعد حضور اعلی‌حضرت رفتم و فرمودند حالا باید چه کرد؟ گفتم ما باید کاری کنیم که منافع مملکت حفظ گردد و اعلی‌حضرت هر امری فرمایند، اطاعت می‌شود. فرمودند نه. من به شما اعتماد دارم و من عرض کردم من یک پیشنهادی خواهم نوشت. می‌آورم نزد شاهنشاه. اگر شاه قبول فرمودید می‌دهم به این‌ها و من آمدم پیشنهادی تهیه کردم و دادم به انگلیس‌ها که قراردادی با متخصصین شرکت سابق بسته شود. آن را نوشتم و دادم اعلی‌حضرت و گفتند از این به‌تر نمی‌شود نوشت. بعد آن را دادم به وزیر دربار. برد به سفارت انگلیس و سفارت هم آن را به لندن فرستادند. ایدن گفت این نامه نه تاریخ دارد و نه نمره و قبول نکرد و گفتم تا یک هفته، هر چه انگلیسی است، باید برود.

آنها تهدید کردند. سه هزار چتر باز در قبرس پیاده کردند. دولت انگلیس به شورای امنیت مراجعه کرد و هیأتی به ریاست اینجانب به شورای امنیت رفتیم. نتیجه به نفع ایران خاتمه یافت و از تمام نوشته‌جات رونوشت برداشتم، بردم در شورای امنیت و آقای صالح که انگلیسی می‌دانست، آنها را خواند و شورای امنیت گفت موضوع به ما مربوط نیست.

دولت انگلیس به دیوان بین‌المللی مراجعه کرد و هیأتی تحت ریاست خود اینجانب به لاهه رفتیم. تمام نوشته‌جات را در اختیار پروفیسور رولن گذاشتم. همین دکتر شایگان و دکتر سنجابی که حالا در زندان هستند و مهندس حسینی که می‌گویند فرار کرده و دست دادستان به ایشان نرسیده است، روز و شب با پروفیسور رولن مشغول مذاکره بودند و اطلاعات خود را در اختیار ایشان می‌گذارند و این اشخاص باید قدردانی شود و حالا در زندان به سر می‌برند.

حقانیت ایران و دفاع منطقی عالمانه‌ی ایشان، دولت انگلیس را محکوم کرد.

کنسول‌گری‌های انگلیس در ایران، در حوزه‌های مأموریت خود، از هر گونه دخالتی در امور اجتماعی ما دریغ نداشتند و بعضی اوقات مأمورین دولت را در فشار می‌گذاشتند و چنانچه فایده نمی‌گرفتند، توسط مقامات صلاحیت‌دار ایرانی، از کار برکنار می‌کردند.

دولت تصمیم گرفت که کنسول‌گری‌ها منحل شود و این کار شد.

خود من در ۱۳۰۰ از اروپا می‌آمدم. وزیر عدلیه بودم. در کشتی که مرا می‌آورد، سر پرسى کالکس، یک شب بعد از شام آمد گفت شما وزیر عدلیه‌ی ایران هستید؟ گفتم آری. گفت من هم سر پرسى کالکس هستم. می‌روم بغداد. گفتم عرضی دارم. گفتم می‌خواهم بروم تهران. شما تحقیق کنید از بصره به بغداد می‌شود با اتومبیل رفت یا نه. گفت چشم. فردا صبح کشتی توقف کرد و او بعداً رفت و شب بعد از

شام آمد و گفت تحقیق کردم. گفتند راه آهن را عربها قطع کردند. نمی‌توانید بروید. گفتم حالا که این طور شد، از بندر خودمان می‌روم. گفت بندر خودتان کدام است؟ گفتم بندر بوشهر. گفت بندر بوشهر را ملل جنوب مال خودشان می‌دانستند.

هدف دولت ایران، این بود که هیچ دولتی در امور ایران دخالت نکرده، ملت ایران از آزادی و استقلال بهره‌مند شود. چون مأمورین سیاسی دولت انگلیس در امور ایران دخالت می‌کردند، دولت اینجانب تصمیم گرفت با آنها قطع رابطه کند و آنها را بیرون کند تا پس از مراجعت بدانند در امور داخلی این کشور نباید دخالت کنند.

برای همین کار، لایحه‌ی قانونی گذرانیدم که هیچ‌یک از نمایندگان انگلیس که قبل از ملی شدن نفت در ایران بودند، حق مراجعت به ایران را نخواهند داشت. این‌ها بود نتیجه‌ی مبارزه‌ی متجاوز از دو سال این دولت که در تمام آنها فاتح شد و بسیاری از مشکلات از بین رفت.

و چطور ممکن بود که قبول کنم که چنین دست‌خطی با موافقت اعلی‌حضرت صادر شده و خواسته باشد دولتی را که در حال مبارزه هست، عزل کند و مسؤولیت تاریخی ملت ایران و شکست ایران را در عهده‌ی خود بگیرند؟

اعلی‌حضرت می‌گذاشت و عقیده‌ی ایشان نیز همین طور بود که دولت کار خود را بکند و اگر دولت اظهار عجز می‌کرد، این کار را می‌فرمودند. ولی دولتی که در حال مبارزه بود، نمی‌توانستم قبول کنم که چنین دست‌خطی را اعلی‌حضرت صادر فرمایند.

دیگر این که ساعت سه بعد از نیمه شب، با بودن حکومت نظامی که عبور و مرور ممنوع بوده و هیچ‌کس قصد رفتن به خانه‌های عمومی را نمی‌کنند، تا چه رسد دست‌خط شاهنشاه ببرند به نخست‌وزیری ابلاغ کنند.

چنان چه دست‌خط در روز ابلاغ می‌شد، با این که بر طبق مقررات مشروطیت صادر نشده بود، یک بیانیه صادر، و از کار دوری می‌کردم و در مقابل مردم رفع مسؤلیت می‌کردم. مگر در روز ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۱ که اعلی‌حضرت با تصدی وزارت جنگ اینجانب موافقت نفرمودند و حق هم نداشتند، استعفا ننمودم؟ این مرتبه هم همین کار را می‌کردم و صلاح هم نبود که دولت بر خلاف نظریات شاهنشاه به کار ادامه دهد.

هیچ‌کس قبول نمی‌کرد که شاهنشاه نخست‌وزیر تعیین کنند و دولت هنوز معرفی نشده، از کشور خارج بشوند. این‌ها همه، چیزهایی بود که باز در اصالت دست‌خط تردید کنم.

نظر این بود که به طور مستقیم تماس بگیرم و از نظر اعلی‌حضرت راجع به اصالت و طرز ابلاغ آن مذاکره کنم. گفتند اول روز ۲۵ از کلاردشت به رامسر و از آنجا به بغداد تشریف‌فرما شده‌اند. این بی‌اطلاعی از چگونگی، سبب شد که در روز ۲۶ مرداد، عصر، در هیأت دولت حاضر نشوم و موضوع دست‌خط را مطرح نکنم. برای این که پس از طرح شدن اگر اجرا نمی‌گردید، باعث ناامنی می‌شد و مردمی که می‌خواستند از اوضاع آشفته استفاده کنند، وسیله به دست می‌آوردند که مقاصد خود را انجام دهند و در اطراف تحقیق از اعلی‌حضرت دچار تردید شدم. اگر عرض می‌شد که دست‌خط بر خلاف مقررات صادر شده، که خواهم گفت، زیرا عزل نخست‌وزیر باید با مجلس شوای ملی باشد و در روز ۲۲ مرداد، مجلس شوای ملی وجود داشت.

تنفس داده شد

در این موقع، مدت یک ربع از طرف ریاست دادگاه تنفس اعلام شد.

در این موقع، یکی از مخبرین خارجی به آقای دکتر مصدق نزدیک شد و گفت: «این وضع چند روز ادامه خواهد داشت؟» آقای دکتر مصدق اظهار داشتند: «من سه روز دیگر کار دارم که باید حرف بزنم و مقداری از این اوراق مانده است که باید بخوانم.»

تشکیل مجدد دادگاه

ساعت ۵:۳۰ بعدازظهر، مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد.

رئیس: «آقای دکتر مصدق ادامه بدهید.»

دکتر مصدق:

اگر عرض می‌شد دست‌خط بر خلاف مقررات صادر شده و متقاعد نمی‌شدند، باز اختلاف بین شاه و دولت در می‌گرفت. این بود که تصمیم گرفتم به هیأت وزیران پیشنهاد کردم که آن‌ها تلگراف کنند و نظر اعلی‌حضرت را از این مسافرت بخواهند و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است فصد استعفا دارند. چنان‌چه مورد تکذیب باشد، درخواست شود هر چه زودتر تشریف فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستی فرمایند. چنان‌چه جوابی نرسید، برای جلوگیری از بی‌نظمی و اختلال، اگر هیأت دولت صلاح دانست، تصویب‌نامه صادر شود که مردم خودشان طرز انتخاب شورای سلطنتی را معلوم کنند تا هر وقت اعلی‌حضرت خواستند در تصمیم خود تجدید نظر فرمایند. و نظر این بود که عصر سه‌شنبه، ۲۷ ام، جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی هیأت وزیران برای این کار تشکیل شود. چون آقای سفیر کبیر آمریکا از مسافرت آمده بودند و ظهر سه‌شنبه برای عصر همان روز وقت ملاقات خواستند، از آقایان وزرا دعوت نشد. روز چهارشنبه، ۲۸ هم که روز جلسه‌ی عادی هیأت وزیران بود، آن وقایع پیش آمد و خانه‌ی اینجانب بمباران گردید. اکنون با اجازه‌ی دادگاه، به عرض ایرادات خود مبادرت می‌شود.

ایرادات

اول، ایرادات به بازجویی، به این که می‌بایست شده باشد و نشده است.

چون مطابق قانون، متهم برای مرور زمان و یا برای عدم صلاحیت می‌تواند اعتراض کند و جناب آقای رئیس می‌تواند اعتراض کند که این پرونده کافی نیست، امر فرمایید تکمیل شود و تا پرونده تکمیل نشود، دادگاه

نمی‌تواند قضاوت کند. حال برای عدم تکمیل پرونده
عریضی می‌کنم:

۱. آن دسته افراد که شب ۲۵ کودتا کرده و
عده‌ای را توقیف کرده‌اند، به استناد ماده‌ی
۱۹۹ قانون مجازات عمومی، راجع به توقیف و
حبس غیر قانونی باید تحت تعقیب قرار گرفته
شده باشند و نشده‌اند.

جناب آقای رئیس دادگاه! عده‌ای افسر بروند
عده‌ای را بگیرند و توقیف کنند و از آنها هم
نپرسند چرا این کار را کردید. این پرونده از آن
جهت تکمیل نیست. آنها را باید بیاورند و با
ما روبه‌رو کنند.

این‌جا یک طرفی کار شده. آنها را نیاورده‌اند و
بعضی هم خلعت گرفته‌اند.

۲. آن کسانی که صندوق آهنی را باز کرده و هر
چه از مال شخصی و دولتی در آن بوده،
برده‌اند. تحقیق کنید ببینید کی هستند. اموال
را بگیرید و اسناد دولتی را هم در اختیار دولت
بگذارید.

۳. آن عده افسرانی که موظف بودند از غارت
خانه‌ی من جلوگیری کنند.

۴. آن عده افسرانی که بر خلاف اصل ۱۳ متمم
قانون اساسی که می‌گوید منزل هر کس
مصون و در امان است، در حدود ساعت ۵
بعدازظهر ۲۸ مرداد، با این که بلاذفاع بودن
خانه اعلام شده بود، خانه را بمباران کردند.

برای روشن شدن مطلب عرض می‌کنم که ساعت
۴:۳۰ بعدازظهر روز ۲۸، آقای سرتیپ فولادوند، به
نمایندگی از طرف افسران طرف‌دار شاه، برای گرفتن
استعفا از اینجانب، به خانه‌ی من آمدند و چون امکان
نداشت که من استعفا بدهم و هدف ملت ایران را از
بین ببرم، باید کشته شوم تا هدف نیز بین برود.

از آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی، دکتر شایگان، حسینی، زیرک‌زاده، دکتر سنجابی و نیمان تقاضا کردم اعلامیه‌ای تهیه و امضا کرده، به دست ایشان بدهند. آنها اعلامیه را به این مضمون تیه کردند:

«دکتر محمد مصدق خودشان را نخست‌وزیر قانونی می‌دانند. ولی اکنون که مأمورین انتظامی غیر از این می‌خواهند، ایشان مانند یک فرد بلاذفاع، در منزل مسکونی خودشان هستند. از تعرض و تجاوز به منزل معظم‌له خودداری شود.»

و حتی گفته شد بیرق سفیدی نیز درست کنید تا مردم بدانند که تو با کسی طرف نیستی. بنده ملافه‌ی سفید رختخواب خود را پاره کردم و به دست آنها دادم. گفتم این خانه دیگر بلاذفاع است. خوب سزاوار است، خانه‌ی بلاذفاعی را بر خلاف اصل ۱۳ قانون اساسی، بیابند غارت کنند؟

دسته‌ی غارت‌گران را آوردند و برای این که راه فرار نداشته باشند، عقب آنها را سربازها گرفتند. دسته‌ی محافظین هم اگر می‌دانستند در پشت سر این‌ها سرباز است، از خانه دفاع نمی‌کردند.

دفاع از جان و مال در تمام قوانین دنیا هست. در قانون جزا هست اگر کسی دفاع از خانه‌ی خودش بکند و کسی را هم بکشد، قاتل نیست. مقصر کسی است که به خانه می‌آید و خانه را بمباران می‌کند و این آقای دادستان، یک کلام با آنها صحبت نکرد و غارت شده را گرفت.

آنها به خانه‌ی من وارد شدند. غارت کردند. آن سربازی هم که آنجا بود خواست جلوگیری کند.

در این پرونده یک سؤال از کسی که غارت‌گر را آورده، نشده است و بعداً کسی را که از خانه به دستور من دفاع کرده بود، آوردند و آنها را می‌خواهند محاکمه کنند.

این مملکت را خارجی‌ها مملکت متمدن قانونی و صحیح و عدالت‌پرور نمی‌دانند. این‌ها نوشته می‌شود. سعی کنید عدالت کنید. این‌ها را بیاورید و از آن‌ها بپرسید چرا این کار را کردید. من عینک خود را از یکی از افسران در باشگاه افسران که خدا پدرش را بیامرزد گرفتم و گفتم می‌دانم که عینک تو کجاست و رفت و آن را برای من آورد.

باری، افسران طرفدار شاه (شاه بی‌زار است از این طرفداران. شاه از این اشخاصی که بیایند و چنین ظلمی را بکنند، خوشش نمی‌آید. به خدا خوشش نمی‌آید. شاه به رفاهیت مردم معتقد است. نه به دردسر. و چنین چیزی نیست. شاه عدالت‌پرور است. شاه در مملکت امنیت و آرامش می‌خواهد.)

خانه‌ی مسکونی مرا به قصد از بین بردن من بمباران کردند. پس از آن که می‌دانستند اگر دسته‌ی غارت‌گران تقویت نشود، این بار هم مثل دسته‌ی غارت‌گران روز نهم اسفند ۱۳۳۱، به محض این که در خانه‌ی من تیر هوایی شلیک شد، فرار می‌کنند و به غارت‌خانه‌ی من موفق نمی‌شدند. به همین جهت آن‌ها را در جلو قرار داده و خود در عقب ماند. سربازهای حافظ‌خانه‌ی من نمی‌دانستند که در عقب غارت‌گران، نظامیان هستند.

از این نظر که مثل روز نهم اسفند، غارت‌گران را فرار دهند، شلیک کردند و آن‌ها از جلو و نظامیان از عقب، به خانه‌ی من هجوم آوردند و هر چه در خانه بود، حتی در و پنجره‌ها را کردند و کسانی که این کارها را کردند، به جای تعقیب، خلعت گرفتند. بنابراین، جا دارد از آن افسری که در ایام توقیف من، عینک مرا از اتاق خواب من برده بود و در باشگاه افسران به من داد، در این دادگاه صمیمانه تشکر کنم.

حالا بنده وارد می‌شوم در ایراد به صلاحیت. همان چیزی را که خودتان می‌خواستید. (خنده‌ی حضار)

در صلاحیت، سه موضوع دارم. یعنی سه ایراد دارم به صلاحیت.

۱. شاه حق عزل مرا نداشت. من نخست‌وزیر هستم و شاه حق عزل مرا به هزار دلیل نداشت که خواهم گفت. پس وقتی که شاه حق عزل مرا نداشت، من نخست‌وزیرم و می‌گویم که من حالا هم نخست‌وزیرم و کاری هم ندارم که کی هست و نیست. ولی آن سه روز نخست‌وزیر بودم و چون آن سه روز وزیر بودم، محاکمه‌ی من نباید در این دادگاه بشود و باید بروم و در دیوان کشور محاکمه شوم.

۲. به موجب لایحه‌ی قانونی خودم، محاکم اختصاصی از بین رفته. این لایحه، قانونی صریح است که یک آدم کشوری در دادگاه نظامی نباید محاکمه شود. این لایحه به منزله‌ی قانون است. یعنی قانون‌گذاری که به من اجازه داده قانون بگذارم، گفته است وقتی که این لایحه به مجلس شورای ملی تقدیم شد، دیگر کسی در آن حق دخل و تصرف ندارد مگر مجلس. و تا وقتی که مجلس دخالت نکرده، واجب‌الاجرا است. پس این هم خود یکی از دلایل عدم صلاحیت دادگاه.

۳. بر طبق قانون اساسی، ماده‌ی ۷۹، باید در محاکمه‌ی جرایم سیاسی، هیأت منصفه باشد و هیأت منصفه در چند محاکمه در دادگستری حاضر شده‌اند. پس بر فرض این که دادگاه فوق‌العاده دخالت داشته باشد، که ندارد، بدون هیأت منصفه حق نداشتید دادگاه را تشکیل بدهید.

اکنون وارد می‌شویم که دست‌خط شاه چه صورتی داشته است. اگر شما با همه‌ی این دلایل که به عرض می‌رسانم توجهی نکنید، آن وقت دیگر من از ماهیت امر مأیوسم.

ایراد اول.

در خصوص ادعای آنکه از طرف تیمسار سرتیپ آزموده بر علیه اینجانب تنظیم شده و دادگاه نظامی برای محاکمه تشکیل گردیده است، قطع نظر از هر گونه دفاع در ماهیت اتهام، ورود مطالبی که در ادعای نوشته شده است، به جهت ذیل محاکمه‌ی اینجانب در دادگاه نظامی غیر قانونی است.

فصل اول؛ دادگاهی که می‌تواند به این اتهام اینجانب رسیدگی کند، دیوان کشور است.

۱ - اینجانب تا موقعی که توقیف نبودم، نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بودم و به دلایلی که ضمن این لایحه ذکر می‌شود، اکنون نیز هستم و مطابق [اصل] ۶۹ متمم قانون اساسی، رسیدگی به تقصیرات وزرا و صلاحیت رسیدگی به آن، در مجمع عمومی دیوان عالی کشور است. آن هم مشروط بر این که قبلاً مجلس شورای ملی اجازه‌ی تعقیب و محاکمه را داده باشد.

قانون محاکمه‌ی وزرا در سال ۱۳۰۸ به تصویب مجلس شورای ملی رسیده است که به موجب ماده‌ی اول آن، هرگاه رئیس‌الوزرا در حین وظیفه‌ی خود متهم به ارتکاب جنحه یا جنایتی شود، مورد تعقیب مجلس شورای ملی خواهد شد. اعم از این که در حین تعقیب، متصدی شغل وزارت باشد یا نه. در مورد این قانون ترتیب رسیدگی مجلس شورای ملی و اجازه‌ی تعقیب به دیوان کشور بیان گردیده است.

بنابراین به موجب اصل ۶۹ متمم قانون اساسی و قانون محاکمه‌ی وزرا، اگر اتهامی به اینجانب وارد گردد، باید در مجلس شورای ملی مطرح شود و در صورتی که اجازه‌ی تعقیب داد و از اینجانب سلب مصونیت نمود، قضیه در مرجع صالح، یعنی دیوان کشور مطرح خواهد شد.

گویا برای فرار از این مشکل بوده که آقای سرتیپ آزموده سعی کرده‌اند حتی‌المقدور از اقدامات ۲۵ تا ۲۸

مرداد که دیگر آن سمت را نداشته‌ام و بالنتیجه، رسیدگی به اتهامات من راجع به اقدامات این چند روزه، مربوط به مقام نخست‌وزیری نبوده و محتاج به اجازه‌ی مجلس، و در صلاحیت دیوان کشور نیست و لازم می‌دانم توضیح دهم که:

اولاً با تمام کوششی که تیمسار آزموده برای محدود ساختن ادعای خود به مطالب راجع به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد کرده‌اند، اکثر مطالب و وقایعی که در ادعای ذکر شده، مربوط به اقدامات اینجانب در تمام دوران نخست‌وزیری می‌باشد. زیرا سرتاسر ادعای نشان می‌دهد که اتهاماتی را که به من نسبت می‌دهند، مربوط به تمام دوران نخست‌وزیری من بوده است.

مهم‌ترین شاهد این مطلب، همان شروع ادعای در بیان اتهام است که به این عبارت شروع می‌شود:

«چون رویه و نحوه‌ی انجام وظیفه‌ی شخص غیر نظامی (که مقصود اینجانب هستم)، بر اساس متزلزل ساختن قانون اساسی و سست کردن ایمان مردم از مذهب اسلام، و طریقه‌ی حقه‌ی جعفری اثنی‌عشری و عدم رعایت قوانین عادی کشور بوده است...»

ایشان آمدند بنده را تکفیر کنند. این که به این سه روز مربوط نبود. اراده‌ی ملوکانه تعلق می‌گیرد که متهم را عزل فرمایند که رویه‌ی انجام وظیفه که دنبال آن عزل معرفی شد، به خوبی معرفی می‌کند که رویه و انجام وظیفه‌ی من در تمام مدت نخست‌وزیری و قبل از ۲۵ مرداد بوده که به قول تیمسار سبب عزل من شده است.

در قسمت دیگر نوشته شده است: «قبل از اعلام نتیجه‌ی تحقیقات، بی‌مورد نیست کیفیت دستگاه مخوف دکتر مصدق و روش او درباره‌ی امور کشور به استحضار برسد.»

بدیهی است که این دستگاه مخوف که سرتیپ آزموده از ۲۵ مرداد اشاره کرده‌اند، شروع نشده و قبل

از آن هم بوده است. در نهایت صراحت نشان می‌دهد که موضوع اتهام، روش من در تمام دوره‌ی نخست‌وزیری، متکی بر دو اصل بوده است. وادار ساختن اشخاص به جاسوسی و واگذار کردن مشاغل حساس و مهم امور کشور به اشخاص بی‌شخصیت. این کار من بوده است.

ثانیاً تیمسار عقیده دارند که من در روز ۲۵ مرداد، از طرف شاه عزل شده‌ام. ولی به طوری که در ادعاینامه مطرح است، وقتی که در تاریخ ۳۱ شهریور ۳۲ راجع به شغل من پرسیده شده است، گفته‌ام نخست‌وزیر. و این جواب می‌رساند که نه فقط در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، بل که هنوز هم خود را نخست‌وزیر می‌دانم.

بدیهی است رسیدگی و قضاوت این مطلب که هنوز هم نخست‌وزیرم یا در ۲۵ مرداد معزول شده‌ام، بالاتر از حد صلاحیت آقای سرتیپ آزموده و دادگاه نظامی است که برای محاکمه‌ی اینجانب تشکیل شده است. و تنها مرجعی که حق رسیدگی و قضاوت در این امر دارد، مجلس شوای ملی است و بالنتیجه مسلم است تا مجلس شوای ملی راجع به وضع اینجانب اظهار عقیده نکرده که هنوز نخست‌وزیرم یا نه، بر فرض که تفکیک این اقدامات من تا قبل از ۲۵ مرداد ممکن باشد، باز هیچ محکمه‌ای، نه نظامی و نه عمومی، حق تعقیب و محاکمه‌ی اینجانب را ندارد.

اگر اثبات مجرمیت، متنفس در امری گردد که رسیدگی و قضاوت آن در محکمه‌ی حقوق باشد، محکمه‌ی جزا باید قرار اناطه بدهد. در این‌جا تمام اتهامی که به من نسبت داده‌اند، بر این مدعاست که من در تاریخ ۲۵ مرداد، عزل شده‌ام و چون اینجانب خود را نخست‌وزیر می‌دانم، باید قبلاً به این امر رسیدگی شود و رسیدگی، از صلاحیت هر محکمه‌ای خارج، و در صلاحیت مجلس شوای ملی است.

ثانیاً این که می‌گویند از ۲۵ مرداد از مقام نخست‌وزیری معزول شده‌ام، فرمانی است که می‌گویند شاهنشاه در ۲۲ مرداد، در عزل من صادر

فرموده‌اند و در ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد، به وسیله‌ی آقای سرهنگ نصیری ابلاغ گردیده است. علاوه بر خدشه‌هایی که به شکایت ادعانامه از حیث تاریخ و امضا و مفاد و طرز ابلاغ به صحت اصالت فرمان مزبور وارد است که در موقع بازجویی هم گفته‌ایم و قبل از ایراد به عرض دادگاه می‌رساند، آقای سرتیپ آزموده هیچ جهت مؤثری در دفع هیچ‌یک از این خدشه‌ها در ادعانامه اشاره نکرده است و علاوه بر آن، متن فرمان مزبور را در ادعانامه نقل نکرده‌اند تا نسبت به مفاد آن بحث شود.

فرمان پادشاه، بر فرض صحت و بر فرض این که هیچ‌گونه خدشه‌ای در آن وارد نباشد، آیا کافی است برای عزل من در مقام نخست‌وزیری یا نه؟

تیمسار آزموده در مقدمه‌ی ادعانامه گفته‌اند که بر طبق اصل ۴۶ متمم ثانوی اساسی، عزل و تعقیب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است. اراده‌ی ملوکانه تعلق می‌گیرد که متهم نام برده، یعنی اینجانب را عزل فرمایند.

در این بیان ملحوظ است که اصل ۴۶ قانون مزبور، در نظر آقای سرتیپ آزموده این است که پادشاه حق دارند وزرا را نصب و یا عزل کنند. و حال آن که استنباط این معنا از این ماده، که یک قاضی با ذوق و خوش قریحه‌ای بگوید چون طبق قانون ثبت معاملات غیرمنقول باید طبق سند باشد و صاحب آن دفترخانه که حق ثبت اسناد رسمی دارد، حق دارد خانه‌ی هر کس را به هر کس که بخواهد بفروشد. این مثال شما چه اندازه مضحک است. گرچه مقرر شد که معاملات غیر منقول باید به وسیله‌ی سند رسمی باشد، ولی صاحب دفتر هرگز نمی‌تواند خانه‌ی یکی را به دیگری بفروشد. بل که دو نفر که مالک خانه هستند، باید توافق به خرید و فروش کنند تا صاحب دفترخانه‌ی صلاحیت‌دار بتواند سند رسمی معامله را تنظیم کند.

همچنین است در مورد اصل ۴۶ متمم قانون اساسی که گرچه به موجب اصل مزبور، عزل و نصب

وزرا با اعلی‌حضرت پادشاه است، و گرچه فرمان را پادشاه صادر می‌نماید، ولی معنای آن، این نیست که شاه می‌تواند خود وزرا را عزل و نصب کند. بل که مانند مثال فوق، وقتی که وزیری را [از] مقامی که [در] اختیار دارد، نصب و یا معزول کرد، آن وقت شاه به عنوان سند نصب و عزل صادر می‌کند و روشن است در رژیم مشروطه، طبق قانون اساسی، مقامی که می‌تواند وزرا را عزل و یا نصب کند، فقط قوه‌ی مقننه و مجلس شوای ملی است.

بنابراین، معنای اصل ۴۶ این است که وقتی وزرا از طرف مجلس شوای ملی به وسیله‌ی رأی اعتماد منصوب، و یا به وسیله‌ی رأی عدم اعتماد معزول شدند، شاه که عنوان رئیس مملکت را دارد، بر طبق رأی مجلس، فرمان نصب یا عزل وزرا را صادر می‌فرماید. بدین ترتیب معنایی که تیمسار آزموده از اصل ۴۶ فهمیده‌اند، با معنای واقعی آن که همه از آن می‌فهمند، فرق می‌کند.

تیمسار آزموده از اصل مزبور، و اثبات این که شاهنشاه حق عزل و نصب وزرا را دارد، جز نقل همان متن اصل ۴۶، دلیل دیگری ذکر نکرده است. ولی دلایل بسیاری موجود است که هر یک به تنهایی ثابت می‌کند معنای اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، آن طور نیست که تیمسار سرتیپ آزموده گفتند. بل که طوری است که اینجانب شرح می‌دهم. این دلایل، به شرح زیر است:

الف - اصل ۴۴ متمم قانون اساسی که به موجب آن شخص پادشاه از مسؤولیت مبرا است و وزرا مسؤول مجلسین هستند، به تنهایی مثبت این است که نه فقط در مورد عزل و نصب وزرا، بل که در هیچ امری از امور مملکت، اعلی‌حضرت همایونی، شخصاً اختیار اقدام و عملی را ندارد.

زیرا از یک طرف منطبق و به حکم اساسی‌ترین اصول حقوقی، هر کس اختیار اقدام به امری و انجام عملی را داشته باشد، بایستی نسبت به آن اقدام و

عمل مسؤول باشد تا عنداللزوم برای خیر و شر این و بد آن مؤاخذه گردد. اگر بنا باشد شاه اختیار داشته باشد و وزرا را عزل و نصب کند و به قشون فرمان دهد و به دول دیگری اعلان جنگ و عقد صلح کند و در عقد صلح، مثلاً حدود یک کشور را کوچکتر کند و در قبال آنها مسؤول نباشد و ملت نتوانند مؤاخذه و پرسشی کنند، کسی نمیگوید چنین سلطنتی مشروطه است. بلکه مطلقه است و سلطنت مطلقه‌ی آغا محمد شاه قاجار و نادر شاه افشار هم به این درجه نبوده است.

پس همین اصل متمم قانون اساسی، شاه را از مسؤولیت مبری دانسته است و به موجب قانون اساسی سلطنت مشروطه‌ی ایران، شاه در هیچ‌یک از امور مملکت حق اقدام ندارد و به همین علت مسؤولیت عملی هم بر عهده‌ی او نمی‌باشد.

از طرف دیگر جزء دوم اصل مزبور پس از بیان این که شخص پادشاه از مسؤولیت مبرا است، مقرر می‌دارد وزرای دولت در هر گونه امور، مسؤول مجلسین هستند. حال اگر شخص شاه در امور مملکت شخصاً حق اقدام داشته باشد، باید دید معنی اصل ۴۴ متمم قانون اساسی چه خواهد شد. مبنای آن این خواهد بود که شاه هر چه می‌خواهد بکند و مسؤولیتی ندارد. ولی وزرا مسؤول مجلسین هستند. این که منطبق نیست.

و برای اعمال شاه که او بدون مسؤولیت حق انجام آن را داشته، مورد تعقیب و مجازات قرار بگیرند و این معنای همان ضرب‌المثل است که می‌گویند «گنه کرد در بلخ آهن‌گری - به کاشان زدند گردن مس‌گری» بر خلاف این اصل حقوق است و به موجب آن هیچ‌کس را نمی‌توان برای گناه دیگری محاکمه کرد.

ب - علاوه بر جزء دوم اصل ۴۴ متمم قانون اساسی، اصل ۶۰ قانون مزبور مقرر می‌دارد که وزرا مسؤول مجلسین هستند و اصل ۶۰ قانون علاوه بر مسؤولیت فردی تمام وزرا در کلیات امور در مقابل مجلسین مسؤول اعمال یکدیگر هستند.

اعلام تنفس و تشکیل مجدد

در این موقع، مدت یک ربع ساعت از طرف دادگاه تنفس اعلام شد و ساعت هفت بعد از ظهر، مجدداً جلسه‌ی دادگاه به ریاست سرلشکر مقبلی در حالی که آقای سرتیپ بشیر، عضو علی‌البدل دادگاه، به جای آقای سرتیپ بختیار در جایگاه اعضای دادگاه نشسته بودند، رسمیت یافت و آقای سرتیپ آزموده، دادستان، نیز که برای مدتی جای خود را به یکی از دادیاران داده بود، مجدداً در کرسی خود جای گرفتند و آقای دکتر مصدق به صحبت خود ادامه دادند و گفتند:

وزرا طبق همان اصل حق دارند اوامر کتبی یا شفاهی شاه را رد کنند و اصل ۶۴ متمم قانون اساسی، این مطلب را صریحاً بیان داشته و مقرر داشته و وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک (مرحوم صمصام‌السلطنه‌ی بختیاری می‌گفت دستمسک) قرار داده، سلب مصونیت از خودشان بنمایند. حال اگر شاه شخصاً حق عزل و نصب وزرا را داشت، چگونه ممکن بود وزرا در جلوی ایشان مسؤولیتی نداشته باشند و نتوانند به اوامر کتبی و شفاهی او استناد کنند و تمام مسؤولیت آن‌ها در مقابل مجلسین باشد.

اصل ۶۴ متمم قانون اساسی مقرر داشته که مجلس شوای ملی یا سنا، می‌توانند وزرا را تحت مؤاخذه و محاکمه در آورند. ولی هیچ اصل قانون اساسی یا متمم آن، به شاه حق نداده است که از وزرا مؤاخذه کند و این خود دلیل دیگری بر عدم مسؤولیت وزرا در مقابل شاه است. در نتیجه مبین این امر که شاه در عزل و نصب وزرا حق ندارد. زیرا حق مؤاخذه هم ندارد.

ج - اصل ۶۴ متمم قانون اساسی که برای اثبات عدم مسؤولیت وزرا در مقابل شاه بدان استناد شد، این است که شاه ابداً حق عزل را ندارد و از این جهت لازم است درباره‌ی آن بحث نمود.

به موجب اصولی که ذکر شد، معلوم است وزرا در مقابل مجلسین مسؤولیت فردی و جمعی دارند. حال اگر فرمان عزل وزیری را صادر و به او ابلاغ کنند و آن وزیر به استناد آن فرمان عزل، امور وزارتخانه‌ی خود را

رها سازد و بعد مورد مؤاخذه‌ی مجلس قرار گیرد که چرا وظیفه‌ی خود را انجام نداده است، آن وزیر نمی‌تواند بگوید طبق فرمان اعلی‌حضرت معزول شده‌ام و دیگر وزیر نبوده‌ام و مسئولیت نداشته‌ام. اصل ۶۴ که قبلاً نقل کردم، مقرر داشته است وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده، سلب مسئولیت از خود کنند و مسئولیت وزارتی را که به عهده داشته‌اند، از خود سلب کنند و به موجب همین اصل، وزیر مکلف است حکم عزل را رد کند و مورد عمل قرار ندهد و الا از اصل ۶۴ تخلف نموده است.

آقای سرتیپ آزموده اتهامی را که متوجه اینجانب می‌داند، این است که با وجود فرمان عزل، از نخست‌وزیری کناره نگرفته و به انجام وظایف نخست‌وزیری ادامه دادم و حال آن که روشن شد اگر غیر از این کرده بودم، می‌بایستی مورد محاکمه قرار گیرم. چه، قطع نظر از همه‌ی خدشه‌هایی که به فرمان وارد است، مسلم است که اینجانب برای اعتماد مجلس شوای ملی، به نخست‌وزیری منصوب شدم و در مقابل مجلس مسئولیت دارم و مادام که از طرف مجلس با رأی عدم اعتماد معزول نشده و یا استعفا نداده‌ام، در مقابل مجلس، مسؤول اداره‌ی امور کشور می‌باشم و اگر به اتکای دریافت فرمان شاه، مبنی بر عزل خود از کار کناره می‌گرفتم و از خود سلب مسئولیت می‌کردم و اداره‌ی امور کشور را رها می‌ساختم، می‌بایستی مورد مؤاخذه و محاکمه‌ی مجلس شوای ملی قرار گیرم. زیرا طبق اصل ۶۴ حق نداشته‌ام حکم کتبی پادشاه را مستمسک ساخته، از خود سلب مسئولیت نمایم.

حال معلوم نیست با همه‌ی این دلایل قطعی و غیر قابل رد که از متمم قانون اساسی اقامه شد، آیا آقای سرتیپ آزموده قبول می‌کند که شاه حق ندارد شخصاً وزرا را عزل فرمایند یا می‌گویند حرف من یکی است که

چون ادعا کرده‌ام که شاه حق دارد، تا آخر در این کلام باقی خواهم ماند.

حال اگر با همه‌ی این دلایل، آقای سرتیپ آزموده در نظریه‌ی خود، ثابت و استوار بماند و بگوید شاه حق عزل وزرا را دارد، لاقلاً بین طرفین موضوع مورد اختلاف است و به شرحی که قبلاً گفته شد، تنها مقامی که می‌تواند در این اختلاف رسیدگی و قضاوت کند، مجلس شوای ملی است و این قضاوت با دادگاه نیست.

رئیس: «یک سؤال برای ذهن دادگاه می‌پرسم که خواهش‌مندم به آن جواب گوئید. شما فرمودید طبق ماده‌ی ۶۴ متمم قانون اساسی، وزرا نمی‌توانند امر کتبی و شفاهی اعلی‌حضرت همایونی را مستمسک قرار دهند و من حالا می‌پرسم آیا بدون فرمان اعلی‌حضرت همایونی، با رأی مجلس، آن شخص می‌تواند خود را نخست‌وزیر بخواند؟»

دکتر مصدق:

جواب این سؤال داده شد. باید مجلس شوای ملی رأی به تمایل یک نخست‌وزیر بدهد. نخست‌وزیر می‌تواند قبول کند، می‌تواند قبول نکند. اگر قبول کرد، رسمیت این کار به موجب فرمان اعلام می‌شود. اگر این کار نشود، آن فرمان هم رسمیت ندارد. این فرمان شاه متمم است. نه این که موجد باشد.

در همین قضیه‌ی صدرالاشراف، بنده در مجلس مخالف بودم. عده‌ای نوشتند که صدرالاشراف نخست‌وزیر است. این کار در خارج از مجلس صورت گرفت. گفتیم باید این کار در مجلس صورت بگیرد. آن نامه را بردند پیش شاه. شاه آن را انداخت دور و گفت باید در مجلس رأی اعتماد بگیرد.

سرتیپ آزموده حق ندارد در این باره چیزی بگوید. این با مجلس است. ممکن است آقای سرتیپ آزموده بگوید در موقع وجود مجلس شوای ملی، حق عزل و نصب ندارد. ولی وقتی مجلس وجود ندارد، شاه حق عزل را دارد و در مورد اینجانب، چون روز ۲۵ مرداد مجلس منحل نشده بود، شاه حق عزل مرا ندارد و این بیان هم تأثیری به نفع ایشان نخواهد داشت.

زیرا در تمام فصول قانون اساسی، هیچ مأخذی برای چنین تفکیکی وجود ندارد و مسلم است شاه در هیچ حال، شخصاً حق عزل وزرا را ندارد و در ایام قترت هم خود وزرا استعفا می‌داده‌اند. به علاوه، به صریح متن ادعانامه، چون اعلی‌حضرت همایونی با صدور انتخابات دوره‌ی ۱۸ و انحلال مجلس ۱۷ موافقت نفرموده‌اند، اکنون هم اگر رفراندوم را مأخذ قرار ندهند، همین وکلا باید بروند مجلس و آن‌هایی هم که استعفا داده‌اند، آن‌ها هم می‌توانند. زیرا طبق آیین‌نامه، باید استعفای آنان در جلسه‌ی علنی قرائت شود و به این دلیل مجلس هست و اگر این وکلا بروند مجلس، مجلس هست. و به این ترتیب مجلس ۱۷ وجود داشته و اعلامیه‌ی خود اینجانب هم مبنی بر اعلام انحلال مجلس ۱۷، بر اثر مراجعه به آرای عمومی، پس از تاریخ ابلاغ فرمان عزل بوده است. در صورتی که دست‌خط شاه، در روز ۲۲ مرداد صادر شده و در ۲۶ مرداد ابلاغ شده و بعد از آن، بنده گفتم مجلس منحل شده است.

بنابراین، مجلس ۱۷ وجود داشته و فرمان اعلی‌حضرت همایون، شاهنشاهی، راجع به عزل اینجانب نافذ نمی‌باشد.

رابعاً به موجب قانون اختیاراتی که به تصویب مجلسین و توشیح شاه رسیده، به شخص دکتر مصدق نخست‌وزیر اختیار داده شده است که ظرف مدت شش ماه، لوایح قانونی تنظیم، و به مورد اجرا گذارد.

پس بر طبق قانون، آن اختیار تمام نشده بود و هنوز هم تمام نشده و اعلی‌حضرت همایونی حق نداشته است که قانون مجلس شوای ملی را که خود توشیح فرموده نسخ فرمایند و چون از طرف مجلس هم قانون تمدید اختیارات نسخ نشده و مدت آن باقی است، مسلم است که قانون تمدید اختیارات به قوت خود باقی است.

که نظر سرتیپ آزموده و همکاران ایشان نسبت به عبارت «دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر» که در قانون اعطای اختیارات ذکر شده، چیست! آیا نخست‌وزیر را

معتبر و مأخوذ در اختیارات می‌دانند یا نه. اگر مجلس گفته است من به دکتر مصدقی که نخست‌وزیر باشد یک سال اختیار داده‌ام، من یک سال دارای اختیارات هستم و بنابراین قبل از انقضای آن شاه حق عزل مرا نداشته است و مجلس شوای ملی، قبل از آن که اختیارات مرا سلب کند، نمی‌توانست دولت مرا ساقط سازد و لازم بود قبلاً اختیارات مرا نسخ می‌کرد و بعد دولت ساقط می‌ساخت. اما اگر بگویند که موضوع، اختیارات شخص دکتر مصدق است و قید نخست‌وزیر مأخوذ در موضوع نیست، بل که یک وصف توصیفی است که به موضوع اضافه گردیده، لازمه‌ی آن است که قبول کند اختیارات اینجانب تا پایان مدت اختیارات برای من باقی است. اگرچه وصف نخست‌وزیری من در این مدت به وسیله‌ی استعفا، یا به قول سرتیپ آزموده عزل بشود، ولو این که ادعا می‌کنند اعلی‌حضرت مرا عزل نموده‌اند، باید ناچار بپذیرند که هنوز اختیارات من برای تهیه‌ی لوایح قانونی باقی می‌باشد.

و در این صورت چون دستگیری و توقیف مجلس شوای من مانع از این است که از اختیارات خود استفاده کنم، عمل مقامات نظامی که با اعمال قدرت رسمی خود مانع اجرای قوانین مملکتی شده‌اند، جرم و مشمول ماده‌ی ۱۲۹ مجازات عمومی، و مستلزم انفصال از خدمت دولت است. (با این دلیل دیگر چی می‌داند بگوید. حالا شما نمی‌خواهید قانون را اجرا نکنید، من که فضول آقا نیستم.)

قانون دادرسی ارتش در ماده‌ی ۲۴۳ می‌گوید جز در موارد دفاع از خود یا دیگری و جمع‌آوری فراریان، هر نظامی که یکی از جنحه و جنایاتی را به موجب ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ پیش‌بینی شده، به کیفرهای نامبرده در مواد مزبور محکوم می‌شود. بنا به جهاتی که ذکر شد، هر گونه اتهامی که به اینجانب نسبت داده شده یا بشود، مربوط به نخست‌وزیری من است و بایستی به اطلاع مجلس شوای ملی برسد تا در صورت تصویب و سلب مصونیت از من، دیوان عالی کشور مرا محاکمه

کند. مگر این که مجلس شوای ملی قبلاً رأی دهد عزل دکتر مصدق از طرف شاه صحیح بوده است و این اتهامات هم بعد از نخست‌وزیری بوده است که باز هم رسیدگی به آن در صلاحیت محاکم جزایی است و این محکمه که آقای سرتیپ آزموده، صندلی دادستانی آن را اشغال کرده، نه قانونی است و نه صلاحیت رسیدگی به اتهام را دارد.

تشکیل دادگاه نظامی برای رسیدگی به اتهام من، قانونی نیست. تشکیل این دادگاه بر خلاف قانون است و بر خلاف حیثیات یک دادگاه نظامی است. همچنین آقای سرتیپ آزموده که بر علیه من ادعانامه نوشته و زیر آن را امضا کرده، دارای صلاحیت نیست و چنین سمت و عنوانی در تشکیلات قضایی ندارد.

زیرا بر طبق لایحه‌ی قانونی اینجانب در تاریخ ۱۶ فروردین ۳۲؛ و ۲۱ فروردین ۳۲؛ و ۱۴ فروردین ۳۲، برای سازمان قضایی ارتش که در ۲۰ اردیبهشت ۳۲، شماره‌ی ۲۸۵۸ به مجلس شوای ملی ارجاع شده است، کتاب اول از قانون دادرسی و کیفر ارتش و سازمان دادستانی ارتش و دادگاه‌های نظامی و هر قسمت دیگر از آن که مخالف لایحه‌ی قانونی است، نسخ و با وضع مقررات جدید اینجانب، سازمان قضایی ارتش را از آن صورت سابق که در لفظ اسم دادگاه و دادستان و غیره داشت و در عمل غیر از این بود، و فقط مطیع محض و آلت بلااراده‌ی سناد ارتش برای محکوم نمودن افراد مورد نظر ساخته بودند، بیرون آوردند و با تثبیت محاکم نظامی و تثبیت و تأمین لوازم استقلال و بی‌طرفی آنان، تا حدی که در محیط فعلی نظام ایران امکان داشت، سازمان قضایی ارتش را از آن لفظ بدون مسما خارج ساختم و به آن معنی و حقیقت دادم. چنان که در ماده‌ی ۲۱ لایحه‌ی قانونی مقرر گشته، دادگاه نظامی تشکیل و تثبیت باشد و در ماده‌ی ۴۱ و ۴۲ آن، لایحه‌ی قانونی داشتن ليسانس یا دکترای حقوق یا دیپلم عالی قضایی برای قضات و دادستان‌ها و بازپرسان نظامی شرط گردیده و ماده‌ی ۲ آن لایحه، به

کلیه قضات و بازپرسان ارتش در اظهار عقیده‌ی قضایی، استقلال و آزادی عقیده و برای تأمین آن ماده، سه لایحه‌ی کلیه قضات دادگاه‌های ارتشی را ثابت و غیر قابل تغییر دانسته است.

عدلیه‌ی انگلستان، معروف دنیا است. قاضی انگلیسی در لاهه، علیه دولت خود رأی داد. چرای شهره‌ی آفاق است؟ برای آن که لایتغیر است و حقوق کافی می‌گیرد و سواد دارد.

و لایحه‌ی من، این سه اصل را تأمین کرده است.

و ماده‌ی چهار آن برای قضات آن مصونیت تعقیب را قائل شده است و بدون سلب مصونیت قضایی آن‌ها، نمی‌شود آنان را تعقیب کرد.

اینجانب به رئیس دادگاه، اساس این اصلاحات که یکی از افتخارات من است، سازمان قضایی ارتش را منحل و سازمان جدید را بر طبق مقررات قانونی تشکیل دادم و قضات را انتخاب کردم.

اکنون کسانی که در ۲۹ مرداد، با تثبیت به زور ارتش، علیه دولت من طغیان کرده و محاکمه‌ی مرا لازم می‌دانند و در عین حال می‌دانند که این منظور و مقصود در هیچ محکمه‌ی قانونی ممکن‌الوصول نیست. در دنبال و تکمیل آن طغیان مسلح، کلیه‌ی محاکم قضایی قانونی را عملاً تعطیل نمودند و در چنین دادگاهی هم می‌خواهند مرا محکوم کنند و این درست مانند این است که یک کسی دست راست خود را مدعی کند و دست دیگر را قاضی. به یکی بگوید بگیر و به دیگری بگوید بکش و بعد دل خوش کند که از راه قانون بر دشمن خود ظفر یافته است.

دادگاهی که برای من تشکیل شد، مطابق با مقررات لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش ۳۲/۱/۱۶ که از طرف اینجانب تصویب و اجرا شده، نمی‌باشد.

نه تشکیل دادگاه بر طبق آن لایحه‌ی قانونی است و نه قضات آن، شرایطی دارند که در آن لایحه قید شده

است. همچنین درباره‌ی آقای سرتیپ آزموده که دادستان این دادگاه است.

علاوه بر این که ایشان دادستان ارتش نیستند، دیگر عنوان دادستان ارتش وجود ندارد. زیرا بر طبق لایحه‌ی قانونی دادرسی ارتش، اساساً دستگاه دادستانی ارتش به کلی حذف شده. فقط دادستانان نظامی هستند که در معیت هر دادگاه نظامی، وظایف دادستانی را انجام می‌دهند و عمده‌ی وظایفی که به دادستان ارتش محل بود، طبق لایحه‌ی قانونی، به عهده‌ی دادگاه عالی انتظامی ارتش و دادگاه عالی انتظامی قرار داده شده است.

ما خود می‌دانیم نصب آقای سرتیپ آزموده به سمتی که دیگر وجود ندارد، طبق تصویب‌نامه‌ی دولت فعلی، مورخ ۳۲/۶/۵ است. برای این که درباره‌ی این تصویب‌نامه و نتیجه‌ای که از آن گرفته شد، بحث نماییم، لازم است مقدمتاً متن تصویر نامه را قرائت کند.

آقای دکتر مصدق متن تصویب‌نامه را قرائت کردند.

به طوری که ملاحظه می‌شود، در تاریخ ۴ شهریور، یعنی درست یک هفته پس از ۲۸ مرداد، با توجه به گزارش مقامی که در تصویب‌نامه مجهول است و شاید اصلاً وجود نداشته و قبلاً آن را تصویب کرده‌اند تا بعداً یک مقامی چنین گزارشی را تهیه کند، هیأت وزیران تشخیص دادند که اختیارات قانونی من در مورد وزارت جنگ منحصراً مربوط به قوانین استخدامی بوده و از اجرای قوانینی که در مورد وزارت جنگ به امضای من رسیده، جز به آنچه مربوط به قوانین استخدامی است، خودداری نمایند.

و به دنبال این تصویب‌نامه، مقامات ارتشی به این عنوان که عنوان دادرسی و کیفری ارتش که تصویب نمودم، لایحه‌ای است در مورد وزارت جنگ که مربوط به قوانین وزارت جنگ است، سازمان قضایی ارتش را منحل و سازمان شرب‌الیهود فعلی را که فقط و منحصر

اما به نحو دلخواه و حسب الامر، محاکمه و محکوم نمایند، ایجاد نمودند.

این محکمه قانونی نیست و محکمه باید وجود داشته باشد تا متهم را به آن محکمه بفرستند. نه آن که بیچاره‌ای را پیدا کرده و دادگاهی مطابق میل خود برای محکومیت او بسازند و این دادگاه قانونی نیست. حال باید دید این تصویب‌نامه تا چه اندازه معتبر است. آیا می‌توانسته است مجوز سازمان جزایی ارتش گردد یا نه. در این باره ذکر مطالب زیر لازم است.

یک ربع تنفس داده شد.

بعد از تنفس، آقای دکتر مصدق به اظهارات خود به شرح زیر ادامه دادند:

اولاً قانونی بودن سمت و عنوانی که برای هیأت وزیران فعلی که امور مملکت را قبضه کرده‌اند قائل شده‌اند، مورد نزاع و اختلاف است. زیرا به شرح دلایلی به اتکای قانون اساسی که در قسمت اول این لایحه بیان شده، عزل من از مقام نخست‌وزیری، اعتبار قانونی ندارد و هیأت وزیران من دولت قانونی ایران می‌باشند.

ثانیاً در خاتمه‌ی قانون اعطای اختیارات شش ماهه، مصوب مرداد ۱۳۳۲، که به موجب قانون تمدید اختیارات مصوب دی ماه ۱۳۳۱، برای مدت یک سال دیگر تمدید شد، مصرح است که پس از تقدیم لوایح قانونی به مجلس، تا موقعی که تکلیف آنها معلوم نشده، لازم‌الاجرا می‌باشد. وقتی قانون‌گر گفت من لوایح را باید اجرا کنم، دیگر کسی حق ندارد در آن تصرفی بکند. تمام این تشکیلات را که داده‌اند، غلط است و مال من صحیح است.

بنابراین، در مورد لوایح قانونی اینجانب، اگر هم اصلاً ممکن بود باشد، در فاصله‌ی بین تصویب و تقدیم آنها به مجلس شورای ملی، درباره‌ی تطبیق آنها با حدود اختیارات قانونی من بحث کرد و پس از تقدیم آنان به

مجلس، دیگر مجالی نیست. زیرا به حکم قسمت اخیر قانون اختیارات، پس از تقدیم لوایح به مجلس، مادام که تکلیف آنها از طرف مجلس معین نشده، لازم‌الاجرا است.

در مورد لوایحی که به مجلس تقدیم شده است، نه هیأت وزیران و نه محاکم دادگستری، نمی‌توانند درباره‌ی تقدیم آنها با حدود اختیارات اظهار نظر کند و فقط مجلس شوای ملی است که باید تکلیف آنها را معین کند و تا موقعی که تکلیفش معین نشده، لازم‌الاجرا است.

به عبارت دیگر، به لوایح قانونی اینجانب که به استناد اختیارات تصویب و به موقع اجرا گذارده‌ام، دو مرحله موجود است. یکی در تاریخ تصویب لایحه تا تقدیم مجلس شوای ملی و دیگری از تاریخ تقدیم مجلس تا وقتی که تکلیف آن از طرف مجلس معین شده. در مرحله‌ی اول اعتبار لایحه‌ی قانونی صرفاً به خاطر اختیاراتی است که برای تصویب لوایح در حدود اختیارات خود دارم. به همین جهت در این مرحله، نه مراجع قضایی و نه هیأت وزیران، می‌توانند اظهار نظر نمایند. در مرحله‌ی دوم، یعنی پس از تقدیم لوایح به مجلس شوای ملی، نه تنها نظر این است که اینجانب در حدود اختیارات خود آن را امضا کرده‌ام، در این حال فقط مجلس شوای ملی است که می‌تواند قضاوت کند یا بالأخره تکلیف آنها را معین کند.

به این ترتیب روشن است که تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران، بر فرض آن که هیأت وزیران قانونی باشد، درباره‌ی لغو لوایح قانونی من یا دستور اجرای بعضی از آنها خارج از حدود اختیارات است. به طوری که نسبت به لوایح، به خصوص لوایحی که به مجلس تقدیم شده، در حکم دستور از جلوگیری قانون است. زیرا به موجب قانون اختیارات، این لوایح قانونی لازم‌الاجرا است و صدور دستور جلوگیری از اجرای آنها صریحاً جلوگیری این قسمت از قانون اختیارات که لوایح مزبور را پس از تقدیم به مجلس، لازم‌الاجرا دانسته است، می‌باشد و

چنین دستوری، ولو از طرف هیأت وزیران باشد، قابل اطاعت نبوده و کأن لم یکن است.

قانون‌گذاری، حق مجلس است. مجلس حق به من داد که قانون برای اجرای برنامه‌ی خود بگذارم و گفت مادامی که تکلیف آن‌ها را معین نکرده است، لازم‌الاجرا است.

ثالثاً این که در متن تصویب‌نامه ذکر شده که اختیارات من در مورد وزارت جنگ منحصر به اصلاح قوانین استخدامی لشکری بوده، صحیح نیست. زیرا در فقره‌ی ۵ از لایحه‌ی اختیارات «اصلاح سازمان‌های اداری، قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری» داده شده و مفهوم، سازمان‌های اداری عام است و شامل کلیه‌ی دستگاه اداری و تشکیلات مملکت که از جمله دستگاه‌های قضایی و لشکری می‌گردد و به این ترتیب هرچند که لایحه‌ی دادرسی و کیفری ارتش نه به استناد از فقره‌ی ۵ اختیارات، بل که به شرطی که بعداً گفته خواهد شد....

بسیار روشن است که حدود اختیارات من در مورد وزارت جنگ، منحصر به اصلاح قوانین استخدامی ارتش نبوده و شامل اصلاح کلیه‌ی سازمان‌های اداری و لشکری می‌باشد. مطلبی که در تصویب‌نامه‌ی مذکور قرار داده شد، ناصحیح و خلاف واقع است.

رابعاً، موضوع تصویب‌نامه و مطلبی که در آن تصویب شده، مبهم و غیر مشخص است. زیرا به طور کلی در آن گفته شده از اجرای لوایحی که در مورد وزارت جنگ به امضا رسیده، جز آنچه مربوط به اصلاح قوانین استخدامی است، خودداری نماید. ولی معین نشده کدام لوایح به نظر این هیأت وزیران فرضی، خارج از اصلاح قوانین استخدامی است که باید از اجرای آن خودداری نمود و بسیار واضح است که مقامات ارتشی و ادارات مختلفه‌ی وزارت جنگ، می‌توانند خود مشخص چنین موضوعی فرض شوند.

و الا با امکان فرض این که یک اداره، لایحه را مربوط به وزارت جنگ بداند و اداره‌ی دیگر نداند، هرج و مرجی ایجاد می‌شود که قابل وصف نخواهد بود.

و با این بیان، واضح می‌شود که در هر حال مقامات ارتشی نمی‌توانند تصویب‌نامه‌ی کذایی را دست‌آویز قرار داده و خود مشخص این موضوع باشند و لایحه‌ی دادرسی و کیفری ارتش را مربوط به وزارت جنگ بدانند و سازمان جدید را تعطیل نمایند.

و در این‌جا بی‌فایده نیست که برای مقیاس دقت و توجه هیأت وزیران فرضی، بگویم که در تصویب‌نامه، صحبت از لوایح مربوط به وزارت جنگ است. در صورتی که همه می‌دانیم وزارت جنگ وجود ندارد و دفاع ملی جانشین آن شده است.

خامساً، به طوری که در قسمت ثالث ذکر شد و شرح آن به این‌جا موكول شد، امضا و اجرای لایحه‌ی دادرسی و کیفر ارتش از طرف من، اساساً استناد به فقره‌ی ۵ از قانون اختیارات، راجع به اصلاح سازمان‌های اداری و قوانین استخدامی لشکری نبود تا به هر نحو بتوانند به استناد تصویب‌نامه‌ی مورد بحث، از اجرای آن جلوگیری کنند. بل که تغییر سازمان قضایی ارتش و لوایح دیگری که راجع به صلاحیت نظامی به تصویب رسیده، همه‌ی این‌ها به استناد فقره‌ی ۷ از قانون اختیارات، راجع به اصلاح قوانین دادگستری است که عیناً نقل می‌شود.

فقره‌ی ۷ از قانون اختیارات قرائت شد.

شامل کلیه‌ی محاکم عمومی و اختصاصی و هیأت‌های مختلف دیگری که به هر شکل قضاوت و محاکمه می‌کنند، می‌شود. خواه این محاکمه در دادگستری تشکیل شود یا در هر وزارت دیگری از قبیل وزارت دفاع ملی یا دارایی و کشور. بالجمله کلیه‌ی قوانین مربوط به حقوق مدنی و جزایی و کلیه‌ی دستگاه‌ها و تشکیلاتی به هر رسم اجرا می‌کنند و محاکمه و حکم می‌کنند، مجموعاً قوانین دادگستری را

تشکیل می‌دهند. (این منظور آن دادگستری با آن چهار دیواری وزارت دادگستری نیست.) بر طبق مقررات اصول متمم قانون اساسی در قوای ثلاثه‌ی مملکت، اصول ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۴ قانون اساسی، اصولاً و اساساً مربوط به محاکم عمومی دادگستری است.

مگر این که به موجب قانون مخصوص، مرجع دیگری معین شود. و بدیهی است چنین قانون مخصوصی نیز مربوط به قانون دادگستری است. زیرا از طرفی مربوط به قضاوت است و از طرف دیگر در حدود اختیارات محاکم تغییر میدهد و تصرف می‌کند. ولی اگر آقای سرتیپ آزموده و همکاران ارتشی ایشان باز نتوانند خود را قانع سازند، به ذکر و دلایل زیر مبادرت می‌شود:

الف - به موجب ردیف ۴۱ فهرست طرح‌ها و لوایح معوقه در کمیسیون‌های دوره‌ی ۱۷ مجلس شورای ملی تا تاریخ ۳۲/۴/۲۱ که به شماره‌ی ۳۳۷ از طرف اداره‌ی مطبوعات شورای ملی چاپ و منتشر شده است، لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش که از طرف اینجانب در ۲۲/۲/۲۰ تقدیم شده است، برای رسیدگی و تعیین تکلیف، به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده است و در تاریخ ۳۲/۳/۳۰ به اداره‌ی کمیسیون‌ها رسیده است.

و لایحه‌ی حذف محاکم اختصاصی نیز در ۳۱/۱۲/۱۸ به مجلس شورای ملی تقدیم شده و به کمیسیون دادگستری ارجاع گردیده است. و در تاریخ ۳۲/۱/۲۴، به اداره‌ی کمیسیون‌ها رسیده است.

حال اگر لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش و لوایح دیگر از این قبیل، مربوط به قوانین دادگستری نبود و آن طور که آقای سرتیپ آزموده و همکاران ارتشی ایشان خیال کرده‌اند، مربوط به وزارت دفاع ملی بود، پس چرا مجلس شورای ملی آن‌ها را برای رسیدگی به کمیسیون دادگستری فرستاد؟ در صورتی که می‌بایست به کمیسیون دفاع ملی بفرستد.

قطعاً این اندازه جرأت دارند که بگویند مجلس شوای ملی فضولی کرد این لوایح را به کمیسیون دادگستری فرستادند و چون ایشان به این ترتیب معلوم است، با این دلیل قانع نخواهند شد. دلایل بعدی را برای ایشان می‌آوریم.

ب - قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب ۴ دی ماه ۱۳۱۸، که کتاب اول آن به موجب لایحه‌ی قانونی اینجانب نسخ شده و آقای سرتیپ آزموده این نسخ را قبول ندارند و به عقیده‌ی ایشان دادگاهی که ساخته‌اند، نامه‌ای است که هم‌اکنون تمام مواد آن معتبر و لازمالاجرا است و به اتکای همین قانون هم که ایشان ادعای دادستانی دارند، در ادعای خود برای من تقاضای حکم اعدام کرده است.

باید دید کیفیت تصویب این قانون در ۱۳۱۸ یعنی در دوره‌ی شاه سابق که قطعاً مجلس نمی‌توانسته است مانند مجلس ۱۷ فضولی کند چه بوده است؟

در تاریخ ۲۷ آبان ماه ۱۳۱۸، قانونی تحت عنوان «قانون اجرای لوایح قانونی وزارت دادگستری» پس از تصویب کمیسیون دادگستری، از طرف مجلس شوای ملی تصویب شده که متن آن این است.»

متن آن خوانده شد.

رئیس دادگاه: «چند صفحه‌ی دیگر باقی مانده است؟»

دکتر مصدق: «خیلی باقی است.»

رئیس: «بفرمایید چند صفحه؟»

دکتر مصدق: «مثلاً شش صفحه.»

منشی دادگاه: «۱۲ صفحه‌ی دیگر باقی است.»

رئیس: «جلسه را به عنوان تنفس تعطیل می‌کنیم و جلسه‌ی آینده ساعت

۸:۳۰ صبح فردا خواهد بود.»

دکتر مصدق: «ساعت ۸:۳۰ زود نیست؟ امروز هم ساعت ۱۰ تشکیل شد.»

رئیس دادگاه زنگ ممتدی نواخت و در این موقع که ساعت مقارن ۹:۳۰ بود،

جلسه تعطیل شد و جلسه‌ی آینده به ساعت ۸:۳۰ صبح موکول شد.

از خوانندگان گرامی به خاطر بروز اشتباهات تایپی ناخواسته پوزش می‌طلبم.

طه کامکار

<http://www.chieftaha.netfirms.com>